

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

۰۹ اپریل ۲۰۲۲



یونس نگاه

رنج مهاجران در ایران

(خاطرات من از رفتار تبعیض آمیز)

سه بار به ایران سفر کرده‌ام. بار اول حدود یک هفته ماندم، بار دوم دو هفته و بار سوم نیز حدود ده روز. در هر سه بار پاسپورت داشتم، یک تومان هم از آن کشور عاید نکردم و فقط پول مصرف کردم. بار دوش هیچ کسی نبودم و فرصت شغلی هیچ فردی را با خطر مواجه نساخته بودم. در کل آن سه سفر احتمالاً بیش از معاش سالانه یک معلم ایرانی در آن کشور مصرف کردم.

برخورد بیشتر مردم خوب بود. خانواده‌ها، کارکنان هتل، رانندگان و بازاری‌ها رفتار بد نداشتند و گاهی با محبت و صمیمیت نیز روبه رو می‌شدیم. اما با آن‌که از مجاری رسمی رفته بودم و مدت کوتاه می‌ماندم از برخوردهای زننده مصون نبودم.

بار اول حدود بیست و شش یا بیست و هفت سالم بود. در یک پاسگاه مأمور پولیس راه بالا شد و اتوبوس را از سر تا پا گشت. از جمله پیش من که از چهره‌ام آشکار بود افغانم ایستاد و پاسپورتم را خواست. پاسپورت را دادم. زیرور و رو کرد، چیزی مشکوک ندید. با خود گرفته رفت پائین، شاید نزد همکارش. دیدند و برگشت. پاسپورتم را داد اما نمی‌دانم چرا مجازات هم برایم تعیین کرد! چند تا اشغال دورتر از چوکی من در راهرو بود. مرا دستور داد که آن‌ها را بردارم. خواستم اعتراض کنم، دیدم چشم‌هایش را کشید و با تهدید گفت این‌ها را بردار و بیرون بینداز. هیچ یکی از مسافران اعتراض نکرد. همه سکوت کردند و احساس کردم تحقیر و مجازات افغان احتمالاً بخشی از فرهنگ ایران است. رقوم اشغال را جمع کرده به بیرون انداختم. هیچ کسی نگفت چرا. می‌دانستم اگر به دستور مأمور رفتار نکنم جزایهای سنگین‌تر خواهد داد.

بار دوم با معصومه و بازم با ویزا و پاسپورت رفته بودیم و مدت دو هفته ایران ماندیم. در تهران، در یک جاده منتظر موتر بودیم. موتر کوچک چهار نفری (کار) دران مسیر، از یک ناحیه به ناحیه دیگر شهر مسافر می‌برد. من بیش‌تر

ایستاده بودم و وقتی موتر ایستاد، دروازه را باز کردم، ولی به جای آن که خودم داخل شوم معصومه را راه دادم تا اول بالا شود. بعد خودم نشستم. خانمی که پشت سر معصومه ایستاده بود، ظاهراً ازین حرکت من و این که پیش از او سوار موتر شده بودیم خوشش نیامده بود. بعد از من بالا شد و با طعنه گفت: افغانی، خانومتو خیلی دوست داری ها! دعوا کردیم و کمی پرت و پلا گفتیم. راننده آدم مهربان بود و آن خانم را نصیحت کرده گفت این بنده خدا کار بدی نکرده، خانمش را راه داده است. این کجایش زشت است. شما هم که جای تان خالی بود و نشستید. هیچ خوشم نیامد. در سفر سومی که رسمی بود جز اشتراک در مراسم رسمی و سرزدن به چند جای محدود زیاد نگشتم. با برخورد زنده‌ای در خاک ایران بر نخوردم اما پیش از سفر در سفارت ایران طعنه و کنایه شنیده بودم. کنفرانسی در ایران با عنوان "تشبثات کوچک و متشبثان زن" برگزار شده بود. از اتاق تجارت افغانستان دو نفر معرفی شده بودند. یکی من بودم. مأمور یا مسؤول ویزا که در سفارتخانه‌های دیگر با مراجعین بسیار مؤدبانه برخورد می‌کنند، در آن سفارت مثل رئیس و کارفرما برخورد داشت. مثلاً با طعنه از من پرسید این‌جا کنفرانس تشبثات زن است، جناب عالی چرا تشریف می‌برند؟ درحالی که کنفرانس دو بخش داشت، یکی موضوع تشبثات کوچک بود و دیگری تشبثات زنان و از کشور های دیگر، به شمول ایران بسیار نمایندگان و تاجران مرد اشتراک کرده بودند.

نصف عمر من به مهاجرت و سفر گذشته است. به تعدادی از کشورهای منطقه رفته‌ام. اما هیچ‌جا با این‌گونه رفتارها روبه رو نشده‌ام. مردم ایران دوست داشتند، اما رژیم آن کشور با شرایط سختی که بر ایرانیان تحمیل کرده و تبلیغات سوء و سیاست‌های نژادپرستانه‌ای که روی دست گرفته است، محیط زندگی را برای خود ایرانیان و مهاجران بسیار تنگ ساخته است.

نزدیک به یک دهه در پاکستان درس خواندم، کار و زندگی کردم. به معدن زغال سنگ رفتم، در کوره‌های خشت کار کردم، با ترن و اتوبوس از شرق تا غرب آن کشور بارها سفر کردم، با آن که پاسپورت نداشتم و تنها یک مهاجرت کارت با خود می‌گرداندم. هیچ زن پاکستانی به خاطر پیش‌ایستادم در صف نق نزد، هیچ مأمور پاکستانی مرا وادار نکرد که دهلیز یا راهرو را پاک‌کاری کنم و هیچ کسی طعنه‌ ملیتی برایم نداد. البته چند بار با پولیس پاکستان هم درگیر شده بودم و حداقل یکبار یادم است صد کلدان از من رشوت گرفت. اما رفتار تحقیرآمیز نداشتند. طبق عادت پولیسی خود رفتار می‌کردند و با پول راضی می‌شدند.

مردم ایران، آن عده دوستان ایرانی که این پست را می‌خوانند به این تفاوت رفتار فکر کنند. مردم افغانستان با آن که از رفتار فردی خیلی از ایرانیان داستان‌ها و خاطرات شیرین دارند ولی تقریباً هیچ افغانی که یکبار پایش به طور رسمی یا بدون ویزه به ایران رسیده است، بی‌داغ توهین و تحقیر برنگشته است. بیگانه‌ستیزی و افغان‌ستیزی در ایران معضل جدی است. ایرانیان اهل رسانه، نویسندگان، سیاستمداران و فرهنگیان آن کشور مسؤولیت دارند که کنار مهاجران افغان بایستند و علیه کمپاین احتمالی افغان‌آزاری که به‌نظر می‌رسد با سرازیر شدن موج‌های تازه مهاجران راه افتاده، مبارزه کنند. خبرهای شرم‌آور از ایران می‌رسد. ویدیوهایی از رفتار جنایت‌کارانه با کودکان و کارگران افغان دست به دست می‌شود. چطور جامعه ایران با این رفتارها عادی شده است؟